

دیوان
هاتف اصفهانی

سید احمد حسینی اصفهانی مخدوم به «هاتف»

(درگذشته ۱۲۸۸ ه. ق.)

تصحیح و تعلیقات
مقدمه

و جهانباز

- سرشناسه : هاتف اصفهانی، احمد، - ۱۱۹۸ ق.
- عنوان قراردادی : دیوان
- عنوان و نام پدیدآور : دیوان هاتف اصفهانی / احمد، سینی اصفهانی (هاتف)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات وجیهه ربیع.
- مشخصات نشر : تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری : نود و شش، ۱۹۸، ۷ ص.
- فروست : میراث مکتوب؛ ۲۹۳. زبان و ادبیات فارسی؛ ۷۰
- شابک : 978-600-203-116-7
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- موضوع : هاتف اصفهانی، احمد، - ۱۱۹۸ ق. - نقد و تفسیر
- موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۲ ق.
- موضوع : Persian poetry - 18th century
- موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۲ ق. - تاریخ و نقد
- موضوع : Persian poetry - 18th century - History and criticism
- شناسه افزوده : ربیع، وجیهه، ۱۳۶۳ - ، مصحح، مقدمه‌نویس
- رده‌بندی کنگره : PIR ۶۸۳۷ / ر ۹ ۱۳۹۵
- رده‌بندی دیویی : ۸۱۵ / ۸
- شماره کتابشناسی ملی : ۴۳۳۱۸۰۰



مرکز آفرینش‌های ادبی قلمستان



دانشگاه اصفهان

دیوان هاتف اصفهانی

سید احمد حسینی اصفهانی متخلص به «هاتف»

مقدمه، تصحیح و تعلیقات: وجیهه ربیع

ناشر: میراث مکتوب

با همکاری

دانشگاه اصفهان

و

مرکز آفرینش‌های ادبی قلمستان

مدیر تولید: احمد باهر

ترجمه انگلیسی: مصطفی امیری

مدیر فنی: مور چاپ: حسین شاملوفرد

صفحه‌آرا: رضا ساسانی

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها با جلد شومیز: ۲۱۰۰۰ تومان

بها با جلد سخت: ۳۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۳-۱۱۶-۷

چاپ (دیجیتال): میراث

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

http://www.MirasMaktoob.ir



دریابی از فرهنگ پرمایه اسلام و ایران در سطح علمی و ملی موجب می‌زند. این نسخه‌ها در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامده‌ها ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

باید گفت که کسانی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و جمع‌آوری آنها انجام گرفته‌اند و در کتاب رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار نگذاشته‌اند بسیار است و هزاران کتاب رساله علمی موجود است که بخاطر بی‌دقتی و خلل و خارج کشور شناسانده و منتشر شده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده‌اند، مستحق بررسی علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. احیاء و نشر کتاب‌ها و رساله‌های علمی و طیف‌های است. بدو شس متحان و مؤسسات فرهنگی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ تأسیس شد تا با حمایت از کوشش‌های متحان و مجتهدان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سعی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای از نسخه‌ها را گردان و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اکبر ایرانی
مدیر عامل مرکز پژوهشی میراث مکتوب

فهرست مطالب

مقدمه مصحح	یازده
شرح احوال مائنه	یازده
هاتف، صباحی و آواز و روابط شاعرانه	بیست
شعر هاتف	بیست و نه
مروری بر تاریخ قرن دوازدهم در ایران	سی
وضع شعر و شاعری در قرن دوازدهم	سی و شش
تقلید در شعر هاتف	چهل
دیوان هاتف	چهل و دو
قصاید	چهل و دو
غزلیات	چهل و شش
ترجیع بند	پنجاه و شش
قطعات	هفتاد
ماده تاریخ ها	هفتاد و یک
رباعیات	هفتاد و دو
فرزندان هاتف	هفتاد و چهار
وفات و آرامگاه هاتف	هفتاد و نه
مدفن هاتف اصفهانی	هشتاد و یک
چاپ دیوان اشعار هاتف	هشتاد و دو

هشتاد و چهار	روش تصحیح
هشتاد و شش	معرفی نسخه‌ها
هشتاد و هفت	مختصات رسم الخط نسخه اساس

قصاید

۱	قصیده اول - در مدح حضرت علی (علیه السلام)
۳	قصیده دوم - در شرح سفر کاشان و زلزله کاشان در سال (۱۱۹۲ هـ)
۱۱	قصیده سوم - در مدح آذر بیگدلی
۱۹	قصیده چهارم - در مدح هدایت الله خان گیلانی، حاکم گیلان
۲۵	قصیده پنجم - در مدح صباحی کاشانی
۳۱	قصیده ششم - در مدح محمد حسین خان، حاکم قم در زمان ملوک زند
۳۵	

غزلیات

۴۱	غزلیات نیمه تمام
۸۹	ترجیع بند
۹۵	بند اول
۹۷	بند دوم
۹۸	بند سوم
۹۹	بند چهارم
۱۰۰	بند پنجم
۱۰۱	

قطعات

۱۰۳	ماده تاریخ‌ها
۱۱۱	رباعیات
۱۴۵	مفردات
۱۵۵	

تعلیقات

۱۵۹	قصاید
۱۶۱	غزلیات
۱۷۱	ترجیع بند
۱۷۹	

۱۸۱	قطعات
۱۸۲	ماده تاریخ ها
۱۸۵	رباعیات
۱۸۶	مفردات
۱۸۷	نمایه عام
۱۹۱	منابع و مأخذ

www.ketab.ir

مقدمه مصحح

شرح احوال هاتف

«سید احمد حسینی اصفهانی»، متخلص به «هاتف» در سال‌های ابتدایی قرن دوازدهم، در اصفهان و در خانواده‌ای از سلسله سادات حسینی^۱، به دنیا آمد. او را «حکیم اصفهانی» و یا «طبيب اصفهان» نیز خوانده‌اند.^۲ آن طور که در بیش‌تر کتب تاریخ و تذکره آمده، اصل خاندان هاتف از عصبه‌ای بوده در نزدیکی نخجوان، در سرزمین آذربایجان به نام اردوباد. این قصبه در آن زمان، یکی از مهم‌ترین شهرهای ساحلی روستا ارس به‌شمار می‌رفته و اجداد هاتف تا زمان صفویه در این شهر ساکن بودند. آن‌ها در زمان شاه عباس اول به همراه عده‌ای از ارامنه آذربایجان، به اصفهان مهاجرت داده شده و از آن روزگار به بعد در این شهر ساکن شدند.^۳

۱. «صباحی» از دوستان نزدیک هاتف در اشعاری که در ستایش هاتف سرود، او را از اولاد رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) توصیف می‌کند:

...هاتف سر احرار که حیران شد و عاجز
ز اوصاف وی اوهام و ز عجب وی افکار
رخشنده مهی از فلک احمد مرسل
تابنده دری از صدف - سیر کز ار

(دیوان صباحی یدگلی، به کوشش احمد کرمی؛ ص ۹۹)

۲. مطرح الأنظار، عبدالحسین طبیب؛ ص ۱۷۷ و ریحانة الأدب، مدرّس تبریزی؛ ص ۳۴۴.

۳. «اردوباد» شهری است بر ساحل رود ارس بر مشرق جلفا، موضعی است در آذربایجان و باغستان زیاد دارد (نزهة القلوب، حمدالله مستوفی؛ ص ۱۰۲) این شهر مسقط الرأس بعضی شعرا و علما بوده است. (لغت‌نامه دهخدا؛ ذیل «اردوباد»). در کتاب القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی، ذیل بحث مواجب و مداحی، «اردوباد» را «قصبه طّیبه» نامیده که مکان توطن سلسله «تصیرنه» است و از پرداخت مواجب معاف است.

هاتف از این خاندان در سال‌های بعد در اصفهان متولد شد و بیش‌تر عمرش را در این شهر گذراند. بعد از پشت سر گذاشتن روزگار کودکی، با آغاز دوران نوجوانی و جوانی، قدم در راه کسب کمالات و تحصیل علم نهاد. علوم ریاضی، حکمت، منطق و طب را از دانشمندان، طبیبان و حکیمان عصر خود فرا گرفت و به خصوص در علم «طب» مهارت کاملی یافت.^۱ آگاهی او نسبت به علوم مختلف در اشعارش پیداست. آشنایی با فلسفه و منطق و به خصوص فلسفه افلاطون و ارسطو^۲، نجوم و هیئت^۳، تاریخ،

(القاب ومواهب دوله سلاطین صفوی، میرزا علی نقی نصیری؛ ص ۵۰) این شهر در حال حاضر در جنوب شرقی‌ترین قسمت کشور جمهوری آذربایجان، نزدیک رودخانه‌ای که به رود ارس می‌ریزد، واقع است. (کتاب جامع ایرانگردی؛ ص ۶۲۵) این مناطق یعنی قسمت‌های غربی دریای خزر و سرزمین آذربایجان به طور کلی در زمان صفویه جزو سرحدات ایران به شمار می‌رفت. در کتب جغرافیای تاریخی سرزمین آذربایجان این‌گونه آمده است: «از جمله شهرهای واقع در ساحل رود ارس، حمدالله مستوفی «اردوباد» را (که هنوز هم باقی است) نام می‌برد. این شهر نزدیک ملتقای رودخانه‌ای که از سمت جنوب به رود ارس می‌ریزد قرار دارد». (جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج؛ ص ۱۷۹ - ۱۸۰) در سال ۱۰۱۲ هـ. ق، شاه عباس قصد می‌کند ولایاتی که در سرزمین آذربایجان در سال ۹۹۹ هـ. ق، بنابر پیمانی که میان او و سلطان عثمانی بسته شده بود، به ترکان واگذار کند. دوباره از آن‌ها بازگیرد. او تا سال ۱۰۱۳ هـ. ق قسمت بزرگی از آن ولایات را بازگرفت، اما در این سال با ششصد حمله سلطان عثمانی به این نواحی فرمان داد شهرهای آبادان ارمنستان را ویران کنند و تمامی مردم آن نواحی را نیز به خاک ایران کرج دهند تا کم‌یابی آذوقه و آب مانع پیشرفت سلطان عثمانی شود. در میان این شهرها ابروان و جلفا بود که ساکنان آن از ارامنه بودند و به زور یا به اختیار مجبور به ترک وطن شده، به ایران آمدند. ارامنه شهر جلفا در اصفهان و در محلی که شاه عباس برای دل‌جویی از آن‌ها به همین نام بنا کرد، ساکن شدند. به همراه آن‌ها ساکنان دیگر شهرهای حوالی رود ارس از جمله اردوباد نیز به همراه ارامنه به «اصفهان» مهاجرت داده شده و بعضاً در همسایگی ارامنه ساکن شدند. اجداد هاتف نیز در میان این مهاجران بودند. (زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی؛ ص ۲۰۱ - ۲۰۷)

این نواحی آذربایجان توسط شاه عباس بازپس گرفته شد، اما در دوره‌های بعد، زمان پادشاهان قاجار در طی عهدنامه‌های ننگین «گلستان» و «ترکمانچای» به روسیه واگذار گشته، از ملک ایران خارج شد. (تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس؛ ج ۲، ص ۴۶۳).

۱. نجره الاحرار، عبدالرزاق دنبلی؛ ص ۳۲۵. مطرح الأنظار، عبدالحسین طبیب تبریزی؛ ص ۱۷۸ و ریحانة

الادب، مدرّس تبریزی؛ ص ۳۴۴ و...

۲. برای نمونه رک به قصیده دوم هاتف؛ بیت ۲۳.

۳. رک به قصاید اول و چهارم هاتف.

آداب و رسوم و زبان ایرانیان باستان، علوم اسلامی، احادیث، آیات و روایات که نمونه‌های آن در سراسر اشعارش یافت می‌شود و آشنایی با ادیان الهی، زرتشت و مسیحیت^۱، معارف الهی و مشارب عرفانی و نگاه توحیدی آنان که در «ترجیع بند» معروفش به خوبی متجلی شده است.

هاتف، برای آموختن این علوم، از محضر حکیمان و طبیبانی چون میرزا نصرالدین طبیب اصفهانی بهره‌مند شد. میرزا نصیر که منظومه کوتاه «بهاریه» او معروف به مثنوی پیر و جوان شهرت و رواج فوق‌العاده داشت، به سبب احاطه بر علوم نجوم و ریاضی به «خواجه نصیرانی» معروف بود و نیز از جهت احاطه بر طب و حکمت او را «حکیم» می‌خواندند. به سبب مهارتش در طب به دربار کریم خان در شیراز خوانده شد و از طبیبان خاص او قرار گرفت. در مدت حضور او در اصفهان، هاتف علاوه بر طب، نجوم و ادب و حکمت را نیز از او آموخت.^۲

از دانشمندان دیگر هم‌عصر هاتف، «میرزا سید حسین خان طبیب شیرازی» نام برد. شده^۳ که او نیز از اطبای نام‌دار زمانهٔ او بود و هاتف از تعلیمات او نیز بهره‌مند می‌نویسد. بی‌نصیب مانده باشد.

هاتف، در کنار آموختن این علوم با شعر و علم شاعری نیز ارتباط وسیعی داشت و با خواندن و تعمق در اشعار استادان سخن فارسی به قلهٔ دنی خود در سرودن شعر پی برد. اما در ابتدا از میان همهٔ این علوم در علم طب پیشرفت کرد تا جایی که به یکی از

۱. رک به ترجیع‌بند هاتف.

۲. مثنوی پیر و جوان، میرزا نصیرالدین اصفهانی؛ ص ۱۴-۲۳ و باکاروان حله، دکتر عبدالرحمن زرین‌کوب؛ ص ۳۱۶.

۳. مطرح الانظار؛ ص ۱۸۷ و رحانة الادب؛ ص ۳۴۴. سید محمدحسین خان طبیب شیرازی از طبیبان معروف اواخر قرن دوازدهم هجری و معاصر با میرزا نصیر طبیب کریم خان زند بود. در علوم طب و حکمت و نجوم و فضایل ادبی و کثرت تصنیفات در علم طب از دیگر طبیبان عصر خود ممتاز بود. از تألیفات او کتاب مخزن الأدوية (۱۱۸۳) و مجمع الجوامع (۱۱۸۵) است. اصلش از خراسان بود، اما در شیراز سکونت داشت و در ۱۲۰۵ قمری میرزا نصیر به طبابت و تعلیم شاگردانی از جمله هاتف در علم طب پرداخت. (برگرفته از مطرح الانظار؛ ص ۱۷۷، ۳۴۱ و پزشکان نامی پارس، محمدتقی میر؛ ص ۷۱-۷۸).

طبییان حاذق روزگار خود تبدیل شد. نام هاتف در کتبی که در آن‌ها احوال اطبا گزارش شده، به عنوان طبیب نام‌بردار عصر خویش آمده و در میان اشعار هم عصران او نیز به حذاقت و مهارت او در این زمینه اشاره شده است.^۱

بعد از گذراندن دوران تحصیل، به واسطهٔ اندوختهٔ علمی خود در زمینهٔ علم «طب»، به شغل طبابت روی آورد و تا سال‌های زیادی از عمر خود دل‌سوزانه به مداوای بیماران پرداخت. فقرا را مجانی معالجه می‌کرد^۲ و هم‌دردی او با بیمارانش به حدی بود که تا یکی از آنان درمان شود، خود از غصهٔ بیمار می‌شد. اما همان‌طور که خود به صراحت در یکی از قصایدش بیان کرده، از شغل خود ناراضی بود و علاقه‌ای به کار معالجهٔ بیماران نداشت:

♦ ... یکی از ده سال من این است که سپهرم ز واژگون کاری
داده شغل طبابت و ریس‌کاری چاکران مراست بیزاری

این شغل او را به همکاری عده‌ای از طبیبان بازاری و ادار کرده بود که هرگز از لحاظ مهارت به مرتبهٔ او نمی‌رسیدند، اما برابر برتری حسته و او را مورد طعنه و دل‌آزردگی قرار می‌دادند:

من که عار آیدم ز جالینوس کرم که به خانه پاکاری
فلک انباز کرده ناچارم بسا فرو باگان بازاری
رسد از طعنشان به من گاهی دل‌خراشی، کهی جگر نواری
اف بر آن سرزمین که طعنه زند زاغ دشتی به کبک کساری
من و این شغل دون و این شرکا با همه ساختم به ناچاری
چيست سودم درین عمل دانی از عسریزان تحمّل خواری

او غایت کار طبابت را بی ارزش می‌دانست؛ چرا که بعد از تحمّل سختی‌های بسیار، جان کسانی را از بیماری و مرگ می‌رهاند که به ظاهر زنده، ولی در حقیقت مرده و خالی

۱. مطرح‌الأنظار؛ ص ۱۷۷ و دیوان صابحی، بیدگلی، به اهتمام حسین کرمی؛ ص ۱۴۶.

۲. مطرح‌الأنظار؛ ص ۱۷۸ و ربحانة الادب؛ ص ۳۴۴.

از معرفت بودند:

در مرض خواجگان ز من خواهند هم مبادا و هم پرستاری
 صد ره از غصه من شوم بیمار تا یکی شان رهند ز بیماری
 چون شفا یافت به که باز او را چشم پوشی و مرده انگاری

به همین دلیل، شغل طبابت را دون شأن و مقام خود می‌دانست که تنها از بدو برآید،
 مجبور شده بود به آن بپردازد:

که گمان داشت کز تنزل دهر کار عیسی کشد به بیطاری
 م ز بیطاریش نباشد سود جز نهیق خران پرواری^۱ ...

«صبحی کاشانی» در دوستان نزدیک هاتف، در جواب این قصیده او، طبیبانی که
 خود را در ردیف او می‌شمرد، نکوهش کرده و هاتف را از این که به این دلیل از
 معالجه بیماران دست بردارد، منع و تنبیه می‌کرد:

...ای که شاید ز شوق مضمّن تن، مسیحا دهد به بیماری
 تا توانی تو ناتوانان را چاره می‌باید ز ناچاری
 چون دهد دل تو را که با قدرت بر دل خسته دست‌نگذاری
 گو به انبازی تو لاف زنند مشورت از ففلگان بازاری
 جلوه گر در حلق جمادی چند لیکن از حاشیه غنر عاری...
 مهر تابنده را چه غم که کند جلوه خفاش ز سب تازی...^۲

با وجود این، آشنایی هاتف با دنیای شعر و هم‌نشین بودن با همین درستان شاعر، او
 را بر آن داشت که طبابت را به حاشیه زندگی‌اش ببرد و شعر و عالم شاعری که
 آرامش‌دهنده و تسکین‌بخش او بود، در متن آن قرار دهد.

این دوران، مصادف شد با تحول جدیدی که در آن زمان در سبک شعر فارسی در

۱. ابیات این قسمت از قصیده پنجم هاتف؛ بیت ۵۲ به بعد.

۲. دیوان صباحی پیدگلی؛ ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

حال شکل‌گیری بود و اکنون مجال ظهور و بروز می‌یافت. عده‌ای از شاعران متعهد زمان، بر آن شده بودند تا روند حرکت شعر فارسی را که در سیطرهٔ تکلفات و تصنعات و لفظ‌پردازی‌های مبهم و زائد سبک هندی، رفته‌رفته به ابتدال و حتی نابودی کشیده می‌شد، تغییر دهند و با یک بازگشت ادبی، برای زدودن گرد ابهام و پیچیدگی‌های لفظی از دامن آن که باعث ایجاد نوعی دل‌زدگی و خستگی برای مخاطبانش شده بود، دوباره در مسیری که در قرون ششم و هفتم پیموده بود، قرار دهند و شیوه‌های سخن‌سرایی ساده، ماندار استادان قدیم سخن را بار دیگر بر آن حاکم سازند و بدین ترتیب شعر را از فرورفتن در گریب ابدال و نابودی نجات دهند.^۱

برای دستیابی به این هدف، انجمن ادبی‌ای توسط مشتاق اصفهانی به نام «انجمن ادبی بازگشت» در اصفهان تشکیل شد تا کانونی باشد برای گردآمدن شاعرانی که این رویکرد جدید را لازمهٔ احیای حالت شعر فارسی می‌دانستند.^۲ هاتف نیز که در جریان آشنایی با شعر فارسی، خود به این یازدهی برده بود، از اولین کسانی بود که با حضور در این انجمن رسماً عضویت خود را در آن اعلام کرد و به جرگهٔ پیروان مشتاق پیوست.^۳

مهم‌ترین اعضای این انجمن در آن هنگام سید محمد شعله (م: ۱۱۶۰ هـ. ق)، ملاحسین رفیق اصفهانی (م: ۱۲۲۶ هـ. ق)، آقا محمد تقی اصفهانی (م: ۱۱۸۱ هـ. ق)، آقا محمد تقی صهبا (م: ۱۱۹۱ هـ. ق)، لطفعلی بیگلری بیگدلی (م: ۱۱۹۵ هـ. ق) و حاجی سید سلیمان صباحی بیگدلی (م: ۱۲۰۷ هـ. ق) بودند. هاتف از میان آن‌ها با آذر بیگدلی و صباحی بیگدلی روابطی بسیار صمیمانه و دوستانه پایه‌ریزی کرد که بنای آن تا

۱. «مجموعه مقالات بازگشت ادبی»، مرحوم ملک الشعرای بهار؛ ارمغان، سال سیزدهم، شمارهٔ ۱۰، ص ۷۱۳-۷۱۶.

۷۱۶

۲. برگرفته از مقالهٔ «سید احمد هاتف اصفهانی»، عباس اقبال؛ ارمغان، سال پانزدهم، شمارهٔ ۱، ص ۴۴.

۳. در تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر در مورد مشتاق اصفهانی چنین آمده است: «بعد از آن که سلسلهٔ نظم سال‌ها بود که به تصرفات نالایق متأخرین از هم گسیخته، به سعی تمام و جهد مالاکلام او (مشتاق) پیوند اصلاح یافته و اساس شاعری متأخرین را از هم فرو ریخته، بنای نظم فصیحی بلاغت شعار متقدمین را تجدید کرد...».

(آتشکدهٔ آذر؛ ص ۲۱۶)

۴. «سید احمد هاتف اصفهانی»، عباس اقبال؛ ارمغان، سال پانزدهم، شمارهٔ ۱، ص ۲۴-۲۵.

سال‌ها پایدار باقی ماند.^۱ با آغاز این رابطه، او قدم به دوران شکوفایی قریحه‌ها و استعدادهای خود در زمینه سرودن شعر نهاد و این هم‌نشینی با دوستان شاعرش آن‌چنان او را در عالم شعر غوطه‌ور ساخت که توانست آن چه را از معانی لطیف و مضامین عاشقانه در مکتون خاطرش نهان ساخته بود، به منصه ظهور برساند.

وفاداری هاتف به پیمان دوستی‌اش او را بر آن داشت که در سفر و حضر در کنار آن‌ها قرار گیرد.^۲

او که تا سال ۱۱۸۸ هـ. ق یعنی تقریباً تا پایان دوران میان‌سالی در زادگاهش اصفهان مانده بود، در این سال به دلیل شرایط خاص تاریخی و حکومت ظالمانه حاکم وقت این شهر، به همراه رست عزیزش آذر از اصفهان به قم و بعد از آن کاشان سفر کرد.^۳ سال‌های ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ هـ. ق را در کاشان نزد صباغی گذراند و در اواخر عمر خود

۱. در کتاب تجربه الاحرار در ذکر احوال آذر، آمده است: «در اوقات حیات برآفات، رسوم محبت و موالات آذر با صباغی و هاتف که هر دو در کاشان سخن می‌انجمن چمن، گلین فصاحت شعر و بلبل سحرآور بودند و هریک از اخوان الصفا و خلایق الوفا که ایشان را در نیمه صداقت و یاری دیده، یک روح در سه کالبد پنداشته در زمان حیات نیز یک دیگر را ستوده و با عدم مساعدت، بخاک که هریک به دیاری افتادند از هم باخبر بوده‌اند...» (تجربة الاحرار؛ ج ۱، ص ۳۰۸)

۲. به بیان مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب: «هاتف را بیش‌تر باید شعر دوستی‌ها خواند نه شاعر عرفان که ترجیع‌بند او کمال تصویر آن است. نه فقط الفت و انس بی‌شایبه که هاتف را با دو یار خویش - آذر بیگدلی و حاجی سلیمان صباغی - می‌پیوست او را یک نمونه کمال دوستی نشان می‌دهد... بلکه هم در غزلیات او این صیغه دوستی بیش از هر رنگ دیگر جلوه دارد و هم مرثیه‌ها و ماده تاریخ که در سوگ یا سوور دوستان دور و نزدیک می‌سراید از چنان همدلی بی‌شایبه‌ای حاکی است که او را با این‌ها همه جا شاعر انس، شاعر الفت و شاعر دوستی نشان می‌دهد.» (باکاروان حله؛ ص ۳۱۵-۳۱۶)

۳. در مقدمه دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی آمده: «در سنه ثمان و ثمانین و ماته بعد الالف ۱۱۸۸» آذر نیز جلای وطن کرد و از اصفهان به قم رفت و اواخر عمر خود را در آن‌جا گذراند... (مقدمه دیوان آذر بیگدلی، به قلم دکتر غلامحسین بیگدلی؛ ص ۴۷ و ۴۸) حاکم اصفهان در این زمان حاجی آقا محمد رنای اصفهانی بود که در توصیف او آمده است: «در بند شعر و شاعری و فضل و کمال نبود و عقیق و طامع و بداندیش و بد سلوک بود... در زمان او مردم کوفته خاطر و شکسته دل شدند... شعرا و ظرفا از نفس دارالملک جلا یافته چون ایات قصاید به بلاد عراق متفرق شدند، آذر و هاتف و بعضی از ظرفا از اصفهان رخت به بیغوله قم و کاشان کشیدند...» (تجربة الاحرار؛ ج ۱، ص ۲۷۲) با این وجود هاتف در میان اشعار خود از او به نیکی یاد کرده و از خدمات او به شهر اصفهان تقدیر نموده است؛ رک به ماده تاریخ‌های ۹، ۵ و ۳۷ هاتف.

دوباره به قم رفت و بنابراین با وجود این که علاقه چندانى به سفر و مهاجرت از دیار خود نداشت، اواخر عمر را به دعوت دوستانش میان سه شهر اصفهان، قم و کاشان در رفت و آمد بود.

درباره سفر او به کاشان آمده است: «در اواسط زندگى با جناب آذر و صباحی قرار توطّن در کاشان داده، سال ها در آن ولایت معزّز و محترم بوده اند.»^۱

حکیم صباحی کاشانی در این سال ها ساکن کاشان و از ملاکین و صاحبان ضیاع و عقار بوده به کشاورزی روزگار می گذراند.^۲ به دعوت او، هاتف به همراه آذر به این شهر رفتند و مدت چهار سال در فاصله سال های ۱۱۹۲ تا ۱۱۹۶ هـ. ق در این شهر در کنار یکدیگر زندگی کردند.

در فاصله همین سال ها زلزله مهیبی در کاشان رخ داد که بر اثر آن بسیاری از آبادی ها ویران شد و مردم زیادی در زیر آوار جان سپردند. نویسنده کتاب گلشن مراد که خود اهل کاشان است، در این کتاب که آن را در قرن نوزدهم و در ذکر وقایع تاریخ عصر زندیه نوشته، این زلزله را ضمن حوادث سال ۱۱۹۱ هـ. ق آورده و کیفیت وقوع آن را این طور بیان کرده است: «از جمله وقایعی که در اواخر این سال اتفاق افتاد، وقوع زلزله کاشان و بعضی بلاد عراق است. کیفیت آن سانحه آن که در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر ذیقعدة الحرام، آخر آذرماه جلالی، نیم ساعت به طمّوع مسیح مانده، زلزله عظیم در کاشان و اصفهان و قم و بعضی از محال ری اتفاق افتاد. چون در کاشان شدّت آن سانحه بیش از بلاد مذکوره بود، عدد متوفیات آن جا از بلده و بلوکات به هشت هزار کس رسید...»^۳

وقوع این حادثه آن ها را بسیار متأثر کرد. صباحی همه خانواده و بسیاری از نزدیکانش را در این حادثه از دست داد و غم و اندوه خود را در سوگ از دست دادن

۱. نگارستان دارا، عبدالرزاق دنبلی؛ ص ۲۷۷.

۲. مقدمه دیوان صباحی یدگلی، به قلم احمد کرمی؛ ص ۴.

۳. گلشن مراد، ابوالحسن غفاری کاشانی؛ ص ۳۷۳.

آن‌ها در ترکیب‌بند سوزناکی بیان کرد:

گل‌رخانم بی‌سبب از من برآشفند باز
 رفت راز رفتگان من به خاک و ماندگان
 تازه گل‌های مراد دیگر شکفتن نیست حیف
 مرتفع ایوان گردون منهدم می‌گشت کاش
 رخ ز من یکبارگی این بار، بنهفتند باز
 انجمن کردند و راز خود به هم گفتند باز
 گلستان‌ها و نه پژمردند و بشکفتند باز...
 قالب بی‌جان ما هم منعدم می‌گشت کاش^۱

آذر نیز که در کاشان متعلقان و وابستگانی داشت، به تصدیق کتاب گلشن مراد، بسیاری از آن‌ها از جمله برادرزاده‌اش را از دست داد و علاوه بر سرودن یک ترکیب‌بند در بیان این واقعه، در رباعی‌ای چنین سرود:

در صبح می‌که کردم نافله‌ها
 دیدم به یکی بشم از کاشان را
 شد سوی جنان روان ز جان قافله‌ها
 از زلزله شد عالی‌ها سافله‌ها^۲

اما وقوع این حادثه چنان بر روح و روان هاتف تأثیر گذاشت که او را به‌طور کل از سفر و دوری از وطن، بیزار کرد:

کرده‌ام از کوی یار بیهده عزم، نفر
 از کف خود رایگان دامن امن و امان
 خود به عبت اختیار کرده‌ام از روزگار
 خار ملامت به پای خاک ندامت به سر
 آه و بنهادهم رو سوی خوف و خطر
 فقت در و دیار محنت و رنج سفر...

او به گزارش سفرش به کاشان، وقوع زلزله در نیمه شهریورماه سیبیهایی که بر اثر آن بر سر مردم فرود آمد پرداخت:

دل دو سه روزم کشید جانب کاشان و دید
 با دو سه یاری قدیم روزکی آن‌جا شدیم
 نیمه شبی ناگهان آه کز آن شب فغان
 بس گهر تابناک، گشت نهان زیر خاک
 جنت خلد و دران - نشان را مقرر...
 از رخ هم گرد شوی و در دل هم رنگ بر
 ساخت به یک لحظه‌اش زلزله زیر و زبر...
 بی‌خبر و کس نیافت دیگر از آن‌ها خبر
 نیست به جز زاغ و بوم ماتمی و نوحه‌گر...

۱. دیوان صیاحی بیدگلی؛ ص ۱۷۴.

۲. دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی؛ ص ۳۲۶ و ۳۵۷ و گلشن مراد؛ ص ۳۷۳.

در پایان، ضمن شکایت از بخت بد و روزگار تیره خود، چاره کار را از زبان پیری رفتن به درگاه پادشاه زمان و تقاضای یاری از او عنوان کرد:

ناگهم آمد فرا پیری فرخ لقا خاک رهش عقل را آمده کحل بصر...
گفت روان می شتاب تا در دولت مآب گفتمش آن جا کجاست، گفت زهی بی خبر
درگه شاه جهان، سده فخر زمان صفدر عالی تبار، سرور والا گهر...^۱

این درگاه به احتمال زیاد، آستان کریم خان زند بود که به فرمان او بعد از زلزله اولاد و احفادش کاشان را از نو آباد کردند و حیاتی تازه بخشیدند.^۲

هاتف، ظاهراً به سه شهر اصفهان، قم و کاشان سفری به شهر و یا کشور دیگری نداشته است. در کتاب تاریخ ادبیات هرمان اته، نام او جزو شاعرانی آمده که تمام عمر خود را در ایران گذرانده اند.^۳

هاتف، صباحی و آذر؛ روابط شاعران

ماجرای روابط دوستانه هاتف با آذر و صباحی به این سفرها ختم نشد. آن‌ها در جریان این روابط، اشعار زیادی را در مدح، ملامت یا در اقتفا از اشعار یکدیگر سرودند. هاتف، اهل مدح‌پردازی نبود؛ در زندگی از نسبت و رفاه بهره‌ای داشت^۴ و به آن قانع بود. گاهی در اشعارش از سیاهی و غم‌آلودگی روزگار شکایت داشت:

با من اکنون فلک در آن حد است از جگر خمار و دل‌آزاری

۱. ربک به قصیده دوم هاتف.

۲. «این خبر به عرض مقیمان آستان جلال خاقانی رسیده به شرح رقم همایون ساکنین کاشان را تسلی فرموده... در اندک زمانی آن ولایت و برج و باره آن را از یمن توجّهات خاقانی به صورت اول بازآورده، رونق تمام دادند.» (گلشن مراد، ابوالحسن غفّاری کاشانی؛ ص ۳۷۴).

۳. تاریخ ادبیات فارسی، کارل هرمان اته؛ ص ۲۰۱.

۴. با توجه به این که او طیب زمانه خویش نیز بود و گاه در کنار شاعری به این شغل نیز اهتمام داشت؛ هم‌چنین از قول خاندان و نوادگان او که در خال حاضر در شهرستان نطنز و بعضی در اصفهان ساکن هستند، هاتف دارای املاک موقوفه‌ای بوده که ممکن است در دوره‌های بعد به نام بعضی نوادگان او ثبت شده باشد.

که به او جان دهم به آسانی او ستاند ز من به دشواری^۱

یا:

بدان سان روزگارم تیره دارد گردش گردون

که روز و شب نمی تابند مهر و ماهم از روزن^۲

اما همت بلند و مناعت طبع او مانع از این می شد که شعر را وسیله ای در جهت رسیدن به اهداف مادی خود قرار دهد:

خار بدروذ: به مژگان خاره بشکستن به دست

سنگ خاییدن به دندان کوه ببردن به چنگ

لعب با دندان مار: دوسه بر دندان مار

پنجه با چنگال ثعبان غوص در کام نهنگ

از سر پستان شیر: سره نوشیدن حلیب

وزیر دندان مار: گرزه نوشیدن شرنگ...

صدره آسان تر بود بر من که در نام

باده نرم: رخ و زرد و جامه پوشم رنگ رنگ

چرخ گرد از هستی من گر برآرد گو برآر

دور با دادا دور: در داسان نامم گرد ننگ^۳

چنان که اشعار مدحی او بسیار کم و برای نشان دادن قدر و سبب او بود:

ولی بود ازین نظم قصدم که دلها ز رنگ نفاق است از بس که کدر

نگویند عاجز ز نظم است هائف گروهی که خود گاه نطمینا منظر

یا:

گر ستودم حسن اخلاق تو را دانی که نیست

از حطام دنیوی چشم به خشکی و تری

۱. ابیات آغازین قصیده پنجم هائف.

۲. قصیده چهارم هائف؛ بیت ۳۶.

۳. ر.ک به قطعه چهارم هائف.